

## منابع و مأخذ

- آملی، سید حیدر. (۱۳۶۲). *أسرار الشريعة و أطوار الطريفة و أنوار الحقيقة*. مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۲۲ ق.). *تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم*. تحقیق سید محسن موسوی تبریزی. چاپ سوم. تهران: وزارت ارشاد.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۳۱ ق.). *تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم فی تأویل کتاب الله العزیز الحکیم*. تحقیق سید محسن موسوی تبریزی. چاپ ۵. قم: مؤسسه فرهنگی نشر نور علی نور.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۴). *جامع الأسرار و منبع الأنوار*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن منور، محمد. (۱۳۷۸). *اسرار التوحید*. به اهتمام حسین بدرالدین. تهران: نشر سنائی.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۷۲). *منازل السائرين*. شرح عبدالرزاق کاشانی. تحقیق و تعلیق محسن بیدارفر. تهران: انتشارات بیدار.
- سراج طوسی، ابی نصر عبدالله بن علی. (۱۴۲۱ ق.). *اللمع فی تاریخ التصوف الإسلامی*. ضبط کامل مصطفی الهنداوی. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- صبحی، صالح. (۱۳۵۹ ق.). *نهج البلاغه*. قم: انتشارات هجرت.
- ابن بابویه (صدوق)، محمد بن علی. (۱۴۱۰ ق.). *من لا یحضر الفقیه*. تعلیقه و تصحیح سید حسن موسوی خراسانی. ج ۲. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۶۱). *معانی الأخبار*. ج ۲. قم: انتشارات اسلامی.
- صفار، محمد بن حسن فروخ. (۱۴۰۴ ق.). *بصائر الدرجات*. ج ۱. قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- العبادی، قطب‌الدین ابومنصور بن اردشیر. (۱۳۶۸). *التصنیة فی أحوال المتصوفه (صوفی نامه)*. تصحیح غلامحسین یوسفی. تهران: انتشارات علمی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین. (۱۳۷۹). *تذکرة الأولیاء*. تهران: انتشارات اساطیر.
- غزالی، محمد. (بی تا). *احیاء العلوم الدین*. ج ۳. بیروت: داراحیاء التراث العربی.

- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). *الرسالة القشيرية*. مترجم حسن بن احمد عثمانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- قشیری، عبدالکریم بن هوزن. (۱۳۷۴). *الرسالة القشيرية*. تهران: انتشارات بیدار.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷). *مصباح الهداية و مفتاح الكفاية*. به تصحیح جلال الدین همایی. تهران: نشر هما.
- لاهیجی، شیخ محمد. (۱۳۷۴). *مفاتيح الإعجاز فی شرح گلشن راز*. با مقدمه کیوان سمیعی. تهران: انتشارات سعدی.
- لویزن، لئونارد. (بی تا). *میراث صوفیه*. ج ۱. ترجمه مجدالدین کیوانی. بی جا.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ ق.). *بحار الأنوار*. ج ۶۴. بیروت: مؤسسه الوفا.
- محدث نوری، میرزا حسین. (۱۴۰۸ ق.). *مستدرک الوسائل*. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۷۲). *میزان الحكمه*. المجلد الخامس. مكتب الأعلام الإسلامی.
- میبدی، رشیدالدین. (۱۳۷۱). *كشف الأسرار و عدّة الأبرار*. ده جلد. ج ۵. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- نجم رازی، ابوبکر بن محمد. (۱۳۶۶). *مرصاد العباد*. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خیوقی، احمد بن عمر (نجم الدین کبری). (۱۳۶۳). *آداب الصوفیه*. به اهتمام مسعود قاسمی. چاپ اول. تهران: کتابفروشی زوار.
- نسفی، عزیزالدین. (۱۳۸۴). *کتاب الإنسان الكامل*. با پیشگفتار هانری کربن. تهران: انتشارات طهوری.
- هجویری، علی بن عثمان. (۱۳۵۸). *كشف المحجوب*. تصحیح ژو کوفسکی. تهران: انتشارات طهوری.

## نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر قرآن و حدیث

حمیدرضا بصیری\*

استادیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

مریم گوهری\*\*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۳/۱۹؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۷/۲۲)

### چکیده

یکی از عوامل غیرقابل انکار در سرنوشت انسان، قانون وراثت است. خصوصیات روحی و اخلاقی همچون ویژگی‌های جسمانی از طریق عوامل وراثتی (ژن‌ها) از والدین به فرزندان منتقل می‌شود. برخی قایل به نقش انحصاری وراثت در تعیین سرنوشت انسان می‌باشند، ولی از منظر برخی دیگر، قانون وراثت تنها به منزله یک بستر است و به نحو اقتضا در اعمال فرد اثر دارد نه به نحو علّیت تامه. از این رو، تحت تأثیر عوامل محیطی به خصوص شیوه‌های تربیتی قابل تقویت یا تضعیف است، مضاف بر آنکه اراده انسان نیز تأثیر بسزایی در سعید یا شقی شدن او دارد. در این تحقیق تلاش شده تا جایگاه وراثت در سرنوشت انسان از دیدگاه دانش ژنتیک، قرآن و روایات بررسی شود و این نتیجه حاصل شده که عامل وراثت حاکم بر سرنوشت انسان نیست و نقش انحصاری در تعیین آن ندارد و در نتیجه، افراد با هر نوع وراثتی قابل تربیت و مکلف است و یکی از اهداف بعثت انبیاء نیز تقویت سرمایه‌های موروثی پسندیده و اصلاح زمینه‌های موروثی ناپسند می‌باشد.

واژگان کلیدی: قرآن، حدیث، وراثت، سرنوشت، دانش ژنتیک.

\* E-mail: basiri\_hr@yahoo.com (نویسنده مسئول)

\*\* E-mail: mnr1351@yahoo.com

## مقدمه

مسأله سرنوشت از جمله مسایل اساسی و بنیادین در زندگی انسان است که همواره توجه اندیشمندان را به خود معطوف داشته است و عوامل متعددی را در رقم خوردن آن دخیل دانسته‌اند. یکی از مؤلفه‌های مؤثر در سعادت و یا شقاوت بشر، وراثت است. صفات و خصوصیات والدین از طریق ژن‌های تشکیل دهنده نطفه به فرزند منتقل می‌شود و در تعیین مسیر رشد و نمو و شکل‌گیری شخصیت کودک تأثیر می‌گذارد. از سوی دیگر، تربیت نیز نقش چشمگیری در تکامل شخصیت دارد و از آنجا که اولین مکان برای رشد و نمو بسیاری از زمینه‌های اخلاقی محیط خانواده است و کودک بسیاری از فضایل و رذایل اخلاقی را از افراد خانواده، به خصوص پدر و مادر، کسب می‌کند.

یکی از مسایل مهم اعتقادی مسأله جبر و اختیار است که آن نیز با قانون وراثت ارتباط پیدا می‌کند. برخی با استناد به برخی آیات و احادیث بر این باورند که با وجود عامل وراثت، سعید یا شقی شدن انسان از اختیار و اراده او خارج است. در یکی از این گونه احادیث به نقل از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «الْشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَالسَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ: شقاوتمند در شکم مادرش نیز شقاوتمند است و سعادت‌مند در شکم مادرش نیز سعادت‌مند است» (بحرانی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۵۲۹). عده‌ای نیز به این قایل هستند که سعادت و شقاوت آدمی به حکم خدا و لازم لاینفک آدمی است؛ به عنوان مثال فخر رازی در تفسیر کبیر خود ذیل آیه ۱۰۵ از سوره هود چنین دیدگاهی را عنوان نموده است (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۸: ۳۹۹).

فصلنامه علمی - پژوهشی سراج منیر  
شماره ۱۳، زمستان ۱۳۹۲  
سال ۴

این نوشتار بر آن است تا با اثبات نقش ساختار ژنتیکی افراد بر روی اعمال و رفتارشان به عنوان یک عامل زمینه‌ای بر اهمیت نقش اختیار و اراده و نیز جایگاه شیوه‌های تربیتی و به ویژه آموزه‌های دینی در سرنوشت انسان تأکید ورزد. سؤال اصلی این پژوهش آن است که آیا وراثت به عنوان یک عامل جبری در سعادت و شقاوت انسان دخالت دارد؟!

## الف) نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر دانش ژنتیک

یکی از حوزه‌های پژوهش در علم ژنتیک، ژنتیک رفتاری است که به مطالعه وراثت خصوصیات رفتاری و شکل‌گیری رفتار بر اساس ژنوم می‌پردازد (ر.ک؛ بیکر، ۱۳۸۷: ۵۹). برخی از دانشمندان معتقد بودند که تکامل شخصیت انسان ناشی از تأثیر عوامل ژنتیکی است و برخی دیگر بر این باور

بودند که شخصیت انسان از محیط تأثیر می‌پذیرد. امروزه این اعتقاد مقبولیت بیشتری یافته که شکل‌گیری شخصیت ناشی از هر دو عامل محیط و ژنتیک است. این نظریه با عنوان تأثیر و تأثر متقابل ژن<sup>۲</sup> محیط یا نظریه سرشت و تربیت شناخته شده است (ر.ک؛ اکرمی، ۱۳۹۱: ۱۸۲).

به طور کلی، در رابطه با عوامل شکل‌دهنده شخصیت و خصوصیات رفتاری افراد دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد؛ عده‌ای فقط به ساختار ژنتیکی افراد توجه دارند (جبرگرایی ژنتیکی)، برخی عوامل محیطی را تنها عامل مؤثر می‌دانند (جبرگرایی محیطی) و عده‌ای دیگر عوامل اجتماعی را مهم تلقی می‌کنند (جبرگرایی اجتماعی). از این میان، طرفداران فرضیه جبرگرایی ژنتیکی بروز بسیاری از رفتارها، حتی سرنوشت انسان را فقط به ژن‌ها نسبت می‌دهند، ولی بر خلاف چنین نگرش‌هایی هیچ یک از عوامل یاد شده به تنهایی نمی‌توانند در شکل‌گیری خصوصیات رفتاری افراد مؤثر باشند؛ به عبارت دیگر، عوامل فوق‌علت‌تأمه نبوده، بلکه به نحو اقتضا تأثیرگذار هستند. با وجودی که تعدادی از ژن‌های رفتاری همچون ژن مؤثر در ایجاد اضطراب کشف شده، ولی رفتار آدمی معادل با ژن‌های او نیست و نمی‌توان گفت چون فلان شخص دارای ژن رفتاری X است، لزوماً رفتار X از او سر خواهد زد (ر.ک؛ محمدی، ۱۳۸۹: ۲۶۳).

اکنون پاسخ متخصصان ژنتیک به این سؤال که آیا سرنوشت انسان در ژن‌های او رمزدهی شده است، منفی است و متذکر می‌شوند که دوقلوهای همسان با وجود داشتن مجموعه ژنی یکسان از نظر شکلی و رفتاری کاملاً یکسان نیستند و این پدیده حاکی از آن است که مشخصات و خصوصیات انسان متأثر از عاملی غیر از ژنتیک است. اکثر ژن‌ها تا حدودی از محیط تأثیر می‌گیرند. بنابراین، ژن‌های دریافتی از والدین به هنگام لقاح دقیقاً صفات و خصوصیات ما را دیکته نمی‌کنند (ر.ک؛ آلبرتس و همکاران، ۱۳۸۷: ۶۹۳).

خصوصیات رفتاری انسان، آمیخته‌ای از تأثیرات وراثت و محیط است و در این میان، نباید از نقش اراده و اختیار غفلت ورزید. این حقیقتی است که علم ژنتیک به آن معترف است. بنابراین، وجود عوامل ژنتیکی در برخی ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری نامطلوب به معنای صدور مجوز برای انجام عمل نیست؛ زیرا آن که در نهایت تصمیم می‌گیرد که چگونه رفتار کند، خود آدمی است، ولی پرسشی در اینجا به ذهن متبادر می‌شود که اگر ژن‌ها بر رفتار انسان تأثیر دارند، آیا اراده نیز تحت چنین تأثیری نیست؟ به بیانی دیگر، آیا این ژن‌ها نیستند که شخصی را باراده و مصمم ساخته و دیگری را سست‌اراده یا بی‌اراده می‌سازند؟! متخصصان ژنتیک رفتاری به این سؤال چنین

پاسخ داده‌اند که هر خصوصیت اخلاقی مانند سست‌اراده بودن یا کم‌جرات بودن به‌طور کامل تحت کنترل ژن‌ها قرار ندارد و با تربیت، تمرین، پرورش و خواست خود فرد قابل تغییر و بهبود است و در نهایت، هر کس مسئول اعمال خویش است (ر.ک؛ بیکر، ۱۳۸۷: ۶۰).

### ب) نقش وراثت در سرنوشت انسان از منظر قرآن و حدیث

به منظور تعیین جایگاه وراثت در سرنوشت انسان از دیدگاه قرآن و روایات، ابتدا نقش وراثت در شکل‌گیری صفات و خصوصیات روحی و اخلاقی را بیان نموده، سپس تأثیر وراثت در سرنوشت به نحو اقتضا ثابت می‌شود و در نهایت، به نقش تربیت و اختیار در سرنوشت انسان به عنوان دو مؤلفه مؤثر بر صفات موروثی پرداخته می‌شود.

#### ۱) نقش وراثت در شکل‌گیری صفات و خصوصیات روحی و اخلاقی

قرآن کریم و معصومین (ع) در بیش از ۱۴ قرن پیش نه تنها اشاراتی به مسأله «وراثت صفات» نموده‌اند که از فحوای کلام ایشان به دست می‌آید، بلکه در مواردی به آن تصریح نیز فرموده‌اند و این در حالی است که کمتر از ۲ قرن از عمر دانش ژنتیک (علم وراثت) می‌گذرد. برخی آیات و روایات را که می‌توان در این زمینه مستند قرار داد، عبارتند از:

«قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ...» (برادران) گفتند: اگر او [بنیامین] دزدی کند، (جای تعجب نیست، چون) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرد... «(یوسف/۷۷)؛ «گویندگان این سخن همان برادران پدری یوسف هستند و به همین دلیل، یوسف را به بنیامین نسبت داده، گفتند اگر بنیامین امروز پیمانۀ پادشاه را دزدید، خیلی جای تعجب نیست و از او بعید نیست؛ زیرا او قبلاً برادری داشت که مرتکب دزدی شد و چنین عملی از او نیز سرزد. پس این دو برادر دزدی را از ناحیه مادر خود به ارث برده‌اند و ما از ناحیه مادر از ایشان جدا هستیم» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۱: ۲۳۶).

این جمله و این اتهام برادران یوسف حاکی از تبریۀ خودشان است؛ «یعنی اگر او دزدی کرده، بعید نیست، چون برادری داشت که او هم دزدی کرده بود و در این کار وارث یکدیگرند، اما چون ما از طرف مادر با آنها نیستیم، لذا به دزدی دست نزده‌ایم» (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۵: ۱۶۱).

امیر مؤمنان علی (ع) در فرمان خود به استاندار مصر چنین می‌فرماید: «... ثُمَّ أَلْصَقَ بِذَوِي الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَةِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ، ثُمَّ أَهْلَ النَّجْدَةِ وَ الشُّجَاعَةِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاخَةِ. فَأَنْتَهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ...» (نهج‌البلاغه / ن ۵۳). برای اداره کشور افرادی را برگزین که گوهر نیک دارند و از خاندانی پارسایند و از سابقه‌ای نیکو برخوردار. پس دلیران و رزم‌آوران و بخشندگان و جوانمردان (را برگزین) که اینان بزرگواری را در خود فراهم کرده‌اند و نیکویی‌ها را گرد آورده‌اند. آیت‌الله سبحانی با اشاره به فرازهایی از نامه ۵۳ امام علی (ع) به استاندار مصر و با توجه به توصیه امام مبنی بر انتخاب افرادی از خانواده‌های شریف، اصیل و پارسا بیان تأثیر وراثت در احادیث را مطرح می‌نمایند (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۵۵).

بنا بر روایتی، محمد حنفیه در جنگ جمل علمدار لشکر بود، ولی گویا ترسیده بود، چرا که در حمله به سپاه جمل اندیشه می‌کرد. علی (ع) پیش او آمد و علت حمله نکردن او را جویا شد. او گفت در پیش رویم به جز تیراندازان که تیر می‌اندازند، کسی را نمی‌بینم. علی (ع) با دسته شمشیر به او زد و فرمود: «مَا أَدْرَكَكَ عِرْقٌ مِنْ أَبِيكَ: این عرق از پدرت به تو نرسیده است» (المدنی، ۱۴۲۰ق: ۱۴۱). کلام امام در شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید به گونه دیگری آمده است: «أَدْرَكَكَ عِرْقٌ مِنْ أُمَّكَ: این عرق از مادرت به تو رسیده است» (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۴۳).

در روایتی از پیامبر اکرم (ص) چنین آمده است: «تَخَيَّرُوا لِطُفْئِكُمْ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ: برای نطفه‌های خود (همسر مناسب) انتخاب کنید که عرق پنهانی تأثیر دارد» (ابن‌ادریس، ۱۴۱۰ق، ج ۲: ۵۵۹). در المنجد آمده است: «دَسَّ شَيْءٌ تَحْتَ التُّرَابِ فِيهِ أَى أَدْخَلَهُ فِيهِ وَ أَحْفَاهُ» و نیز «دَسَّاسٌ أَى حَيَّةٌ قَصِيرَةٌ حَمْرًا تَنْدَسُّ تَحْتَ التُّرَابِ» و به عنوان مثال ذکر شده که «الْعِرْقُ دَسَّاسٌ أَى أَنَّ أَخْلَاقَ الْآبَاءِ تَنْصِلُ إِلَى الْأَبْنَاءِ» (معلوف، ۱۴۲۱ق: ۲۱۴).

بنابراین، «دَسَّ» به معنای داخل کردن چیزی در خاک و پنهان نمودن آن است و مقصود از دَسَّاس بودن عرق این است که خصوصیات اخلاق والدین را به طور پنهانی به فرزندان منتقل می‌کند. در این روایت، پیامبر (ص) می‌فرماید که باید دید چه محلی برای نطفه خود گزینش می‌شود؛ زیرا «عرق» دَسَّاس است و کلمه «دَسَّاس» اشاره به این حقیقت است که نطفه اخلاق و سجایا را به فرزندان منتقل می‌سازد (ر.ک؛ حجتی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۸۳).

رسول گرامی (ص) فرمود: «أَنْظُرُ فِي أَى نَصَابٍ تَضَعُ وَ لَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ: بنگر فرزند خود را کجا قرار می‌دهی که عرق پنهانی تأثیر می‌گذارد» (الهندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵: ۸۵۵ و قضاعی،

۱۳۶۱: ۳۰۹). «عرق» به معنی ریشه و اساس یک پدیده است و اساس آفرینش انسان «نطفه» می‌باشد و «دستاس» به معنی انجام کار پنهانی است، لذا مقصود از دستاس بودن عرق این است که صفات موروثی از طریق نطفه به طور ناپیدا به فرزند منتقل می‌گردد (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۶۸: ۲۲۸).

رسول اکرم (ص) و معصومین (ع) که حقایق را با نور وحی می‌دیدند، به این قانون عظیم خلقت (وراثت) توجه کامل داشته است و در این روایت و روایات دیگر دربارهٔ این راز بزرگ سخن گفته است و کلمهٔ عرق را معرّف عامل وراثت (ژن) قرار داده‌اند و به عبارت دیگر، همان معنایی که امروز محافل علمی از کلمهٔ «ژن» استفاده می‌کنند، از کلمهٔ «عرق» افاده می‌شود. این حدیث در کمال صراحت از قانون وراثت سخن گفته است و از عامل آن به کلمهٔ عرق تعبیر نموده است و به پیروان خود توصیه می‌کند که از قانون وراثت غافل نباشید و توجه کنید زمینه پاک باشد تا فرزندان شما وارث صفات ناپسند نشوند (ر.ک؛ فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۴).

## ۲- وراثت و اقتضای خیر و شر

از منظر اسلام صفات و خصوصیات منتقله از طریق وراثت از حدّ اقتضاء تجاوز نمی‌کند؛ به بیان دیگر، اثر ویژگی‌های ژنتیکی انسان تا حدّی نیست که اختیار عمل را از او سلب کند، به طوری که قادر به انجام اعمال نیک و پسندیده یا ترک افعال زشت و قبیح نباشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ... بگو: هر کس طبق روش (و خُلق و خوی) خود عمل می‌کند...» (الإسراء/ ۸۴).

استدلال علامه طباطبائی در خصوص صفات درونی آدمی در خور توجه است. ایشان ذیل این آیه نوشته‌اند که «آیهٔ کریمه عمل انسان را مترتب بر شاکلهٔ او دانسته؛ به این معنا که عمل هر چه باشد، مناسب با اخلاق آدمی است، چنانچه گفته‌اند از کوزه همان برون تراود که در اوست. پس شاکله نسبت به عمل نظیر روح جاری در بدن است که بدن با اعضا و اعمال خود آن را مجسّم نموده است و معنویات او را نشان می‌دهد. این معنا هم با تجربه و هم از راه‌های علمی به ثبوت رسیده که میان ملکات نفسانی و احوال روح و میان اعمال بدنی رابطهٔ خاصی است و با همهٔ اینها دعوت و خواهش هیچ یک از این مزاجها که باعث ملکات یا اعمالی مناسب خویش است، از حدّ اقتضاء تجاوز نمی‌کند؛ بدین معنا که خُلق و خوی هر کس هیچ وقت او را مجبور به انجام کارهای مناسب با خود نمی‌کند و اثر آن به حدّی نیست که ترک آن کارها را محال سازد و در نتیجه، عمل از اختیاری بودن بیرون می‌شود و جبری شود» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۱۸۹).



مرحوم علامه با استناد به آیه دیگری به بحث خود اینگونه ادامه می‌دهند که «خدای سبحان می‌فرماید: «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا...» (الأعراف/۵۸) که اگر این آیه را با آیات دال بر عمومیت دعوت‌های دینی از قبیل «لَا نُذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ» (الأنعام / ۱۹) مجموعاً مورد دقت قرار دهیم، این معنا را می‌رساند که بنیة انسانی و صفات درونی او در اعمالش اثر دارد اما تنها به نحو اقتضا نه به نحو علیت تامه. این که بعضی گفته‌اند سعادت و شقاوت دو امر ذاتی است که هرگز از ذات تخلّف نمی‌پذیرد و یا این که گفته‌اند سعادت و شقاوت مربوط به قضاء مقدر شده ازلی است، حرف غلطی است» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳: ۱۹۰).

ابن ابی عمیر معنای قول پیامبر (ص) را که فرمودند: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ». از امام موسی بن جعفر (ع) سؤال کرد، ایشان پاسخ دادند: «الشَّقِيُّ مَنْ عَلِمَ اللهُ وَ هُوَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ أَنَّهُ سَيَعْمَلُ أَعْمَالَ السُّعْدَاءِ: بدبخت کسی است که در حالی که در شکم مادرش است، خداوند می‌داند که به زودی اعمال شقاوت‌مندان را انجام می‌دهد و سعادت‌مند کسی است که در حالی که در شکم مادرش است خداوند می‌داند که بزودی اعمال سعادت‌مندان را انجام خواهد داد» (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ۳۵۶). واضح است که پاسخ امام کاظم (ع) دلالت بر مسأله جبری بودن سرنوشت انسان ندارد.

امام علی (ع) در معنای حقیقت سعادت و شقاوت فرمودند: «إِنَّ حَقِيقَةَ السَّعَادَةِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالسَّعَادَةِ وَ إِنَّ حَقِيقَةَ الشَّقَاءِ أَنْ يُخْتَمَ لِلْمَرْءِ عَمَلُهُ بِالشَّقَاءِ: حقیقت سعادت این است که عمل آدمی به سعادت پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که عمل آدمی به شقاوت پایان یابد» (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق: ۳۴۵).

امام خمینی (ره) در خصوص روایت پیامبر (ص) بیان داشته‌اند: «کسی که پایان کارش به استراحت دایم غیرمتناهی و لذت‌های بدون انقطاع و به عطای الهی بی‌پایان می‌انجامد، از آغاز خلقت خود سعادت‌مند است، هرچند که چند روزه دنیا را در سختی به سر برد. همچنین در طرف شقاوت به فرض که چند روزی خوشگذران باشد، در مقابل آن که برای ابد گرفتار عذاب است، چه نسبتی برای آن چند روز می‌توان تعیین کرد؟ نیز ممکن است مقصود آن باشد که نفوس انسانی در ابتدای خلقت به خاطر عواملی با هم اختلاف پیدا می‌کنند که یا به خیرات و موجبات سعادت علاقه خواهد داشت، پس او از اول سعادت‌مند است و یا بر عکس، ولی این میل و رغبت تا آن پایه نیست که اختیار و اراده را از انسان بگیرد» (موسوی خمینی، ۱۳۶۲: ۱۵۱).

فرزندان در شکم مادر، خلاصه‌ای از مجموعه صفات ظاهری و معنوی پدر و مادر و اجداد و نیاکان دوردست خویش هستند و عوامل گوناگون وراثت و جهش ژنی می‌تواند تأثیرهای مفید یا مضرّی در آنان بگذارد. اگر همه عوامل، خوب باشد، بچه در شکم مادر سعادتمند است و اگر همه یا بعضی از آنها بد باشد، بچه به همان نسبت در شکم مادر شقاوتمند است. سعادت و شقاوت در رحیم مادر سرنوشت قطعی نیست، بلکه ملاک محو یا بقای آن صفات پسندیده یا ناپسند عوامل تربیتی و شرایط محیطی است (فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۸۰).

بنابراین، در پاسخ به آنهایی که معتقدند مطابق با این فرموده پیامبر (ص) تعیین سعادت و بدبختی انسان در اختیار او نیست، باید گفت که این مقدار از اقتضاء که به وسیله انتقال ژن‌ها از والدین به طفل منتقل می‌شود، تنها به منزله زمینه‌ای در وجود اوست، نه تعیین‌کننده سرنوشت او، ضمن آنکه این روایت علاوه بر بیان مسأله انتقال صفات روحی و اخلاقی به نقش مادر در شکل‌گیری روحیات و شخصیت نوزاد اشاره دارد، چراکه بعد از لقاح و تعیین ترکیب ژنتیکی جنین، تمام حالات روحی و معنوی مادر در طی دوران بارداری روی جنین تأثیرگذار است.

مؤلف تفسیر اطيّب/البیان ذیل آیه ۸۴ از سوره الإسراء بیان می‌دارد که مقتضیات افعال بسیار است، اول نطفه که پاک باشد یا خراب، دوم لقمه حرام در حال نطفه، در حال حمل و در حال ارضاع و آنگاه در زندگانی دنیوی. سوم پدر و مادر و استاد و معلم، چهارم رفقا، پنجم اخلاق حسنه و اخلاق سیئه، ششم عادات که به هر طریقی عادت کرد، تغییر آن مشکل است و غیر اینها ولکن تمام به نحو اقتضاء است و قابل تغییر است (طیب، ۱۳۷۸، ج ۸: ۳۰۰).

در قسمتی از روایت مفصلی که زراره از امام باقر (ع) درباره آغاز و مراحل جنینی آفرینش انسان نقل کرده، چنین آمده است: «... ثُمَّ يُوحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ قَضَائِي وَ قَدْرِي وَ نَافِذَ أَمْرِي وَ اشْتَرِ طَالِيَ الْبَدَاءِ فِيمَا تَكْتَبَانِ...: آنگاه خداوند به دو فرشته وحی می‌کند که قضا و قدر و حکم نافذ مرا بر او (جنین) بنویسید و بداء را نیز در نوشته‌هایتان برای من حفظ کنید» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶: ۱۴).

آیت‌الله سبحانی با استناد به کلام معصومین (ع) از جمله روایت پیامبر (ص) که فرمود: «أَنْظُرُ فِي آيٍ نَصَابٍ تَضَعُ وَ لَدَكَ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ» (قضاعی، ۱۳۶۱: ۳۰۹)، بیان می‌دارد که جای هیچ‌گونه تردیدی در تأثیر خلق و خوی پدران و مادران در اخلاق و منش فرزندان از طریق وراثت نیست، ولی باید توجه داشت که این تأثیر در همه صفات به صورت صد در صد و به اصطلاح علّت

تامه نیست، بلکه تنها در حدّ متقاضی و علت ناقصه می‌باشد که با نوع تربیت در دوران رشد و تربیت فرزند قابل تغییر است. امام باقر (ع) اصل تغییرپذیری صفات وراثتی را با کلمه «بداء» بیان فرموده‌اند. آنچه فرشتگان می‌نویسند، سرنوشت قطعی نیست، بلکه سرنوشت مشروط است و شرط آن این است که انسان صاحب سرنوشت در سایه عوامل دیگری می‌تواند سرنوشت یادشده را به سرنوشت دیگری تبدیل سازد و مقصود از «بداء» در روایت، تبدیل سرنوشت به سرنوشت دیگری از طریق اعمال نیک یا بد می‌باشد. بنابراین، معلوم می‌شود که قانون وراثت هیچ گونه منافاتی با اصل اختیار انسان در تعیین سرنوشت خویش ندارد (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۶۸: ۲۲۹).

خصائص ویژه موجود در نطفه والدین تمام علت خصوصیات نیست که در فرزندان به وجود می‌آید، بلکه وجودشان در حدّ یک اقتضا و استعدادی بیش نیست و شکوفا شدنشان نیاز به محیط مناسب دارد؛ به عبارت دیگر، سرانجام محیط است که سرنوشت استعدادها را تعیین می‌کند. انسان محصول عکس‌العمل متقابل استعدادهای طبیعی و موروثی، شرایط و امکانات محیط پرورش است (امینی، ۱۳۸۴: ۱۲۶).

### ۳- نفی جبرگرایی ژنتیکی

این تصوّر که سرنوشت هر فرد در گرو وراثت او می‌باشد، با عقل که حجت در دین اسلام بوده است و نیز با اصل اختیار منافات دارد. قرآن کریم، روایات و جمیع عقلا بر تأثیر تعلیم و تربیت اتفاق نظر داشته و اذعان دارند که انسان اطاعت و معصیت و خیر و شر را با بهره‌گیری از نعمت عقل تمیز، و اعمال خود را با اختیار انجام می‌دهد.

شهید مطهری رابطه اختیار، وراثت و تربیت را اینگونه بیان نموده است: «بشر مختار و آزاد آفریده شده، یعنی به او عقل و فکر اراده داده شده است، بشر در کارهای ارادی خود مانند یک سنگ نیست که او را از بالا به پایین رها کرده باشند و تحت تأثیر عامل جاذبه زمین خواه ناخواه به طرف زمین سقوط کند، و مانند گیاه نیست که تنها یک راه محدود در جلوی او هست و همچنین مانند حیوان نیست که به حکم غریزه کارهایی انجام دهد. بشر همیشه خود را در سر چهارراه‌هایی می‌بیند و هیچ گونه اجباری ندارد که فقط یکی از آنها را انتخاب کند، انتخاب یکی از آنها به نظر، فکر، اراده و مشیت شخصی او مربوط است. اینجاست که پای شخصیت و صفات اخلاقی و روحی و سوابق تربیتی و موروثی و میزان عقل و دوران‌دیشی بشر به میان می‌آید و معلوم می‌شود که آینده سعادت‌بخش یا شقاوت‌بار هر کسی تا چه اندازه مربوط است به شخصیت و صفات روحی و ملکات

اخلاقی و قدرت عقلی و علمی او، و بالأخره به راهی که برای خود انتخاب می‌کند» (مطهری، ۱۳۴۵: ۴۰).

آیت‌الله مکارم با استناد به آیه «... تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ ...» (آل عمران/۲۷) عدم انحصار تأثیر وراثت در سرنوشت انسان را نتیجه می‌گیرد. از نظر وی، منظور از بیرون آوردن زنده از مرده همان پیدایش حیات از موجودات بی‌جان است. پیدایش مردگان از موجودات زنده نیز دائماً در مقابل چشم ما مجسم است. در حقیقت، آیه اشاره به قانون تبادل دائمی مرگ و حیات است، ولی تفسیر دیگری نیز مطرح است که با تفسیر قبلی منافاتی ندارد و آن مسأله زندگی و مرگ معنوی است. می‌بینیم گاهی افراد باایمان که زندگان حقیقی هستند، از افراد بی‌ایمان که مردگان واقعی محسوب می‌شوند، به وجود می‌آیند و گاهی به عکس. قرآن زندگی و مرگ معنوی را در آیات متعددی به کفر و ایمان تعبیر کرده است و مطابق این تفسیر، مسأله به هم ریختن قانون توارث را که بعضی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می‌دانند، اعلام می‌دارد؛ زیرا انسان به خاطر داشتن آزادی اراده مانند موجودات بی‌جان طبیعت نیست که تحت تأثیر اجباری عوامل مختلف باشد و این یکی از قدرت‌نمایی‌های خداست که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر (آنها که می‌خواهند واقعاً مؤمن باشند)، می‌شوید و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤمن (آنها که می‌خواهند واقعاً کافر باشند)، از بین می‌برد (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲: فصلنامه علمی - ترویجی سراج منیر، شماره ۱۳، زمستان ۱۳۹۲، سال ۴، شماره ۱۳، ۴۹۶).

سلمان در خصوص آیه فوق از پیامبر (ص) چنین روایت نموده: «الْمُؤْمِنُ مِنَ الْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِ» (سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۵). امام هادی (ع) روایتی از جدّ خود امام صادق (ع) بدین مضمون نقل فرموده است: «إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا مَاتَ لَمْ يَكُنْ مَيِّتًا فَإِنَّ الْمَيِّتَ هُوَ الْكَافِرُ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ يَعْنِي الْمُؤْمِنَ مِنَ الْكَافِرِ وَ الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ: مؤمن به مرگ نمی‌میرد و مرده کافر است. خداوند می‌فرماید: زنده را از مرده خارج می‌کند و مرده را از زنده یعنی مؤمن را از کافر و کافر را از مرده بیرون می‌آورد.» (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق: ۲۹۰).

صاحب مجمع‌البیان ذیل آیه مذکور اقوالی را آورده، بر اساس یک قول اینکه خداوند زنده را از مرده بیرون می‌آورد، یعنی زنده را از نطفه بیرون می‌آورد؛ زیرا نطفه مرده است و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ یعنی نطفه مرده را از انسان زنده می‌سازد و همچنین است آوردن مرغ از تخم مرغ و

تخم مرغ از مرغ، و نیز گفته‌اند مراد این است که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد که از صادقین نیز روایت شده است (ر.ک؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۲۸).

اما بنا بر دیدگاه دیگر، خارج کردن زنده از مرده و به عکس دال بر بیان جهش آدر قرآن می‌باشد که آشکارترین وضعیتی را در قالب معکوس نمودن تمام سجایا و صفات تذکر داده، چنان که از صالح، پلید و از پلید، صالح به وجود می‌آید (پاک‌نژاد، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۲۰). بر طبق این نظر، از یک مؤمن در مواردی نوزادی با خصوصیات کفر متولد می‌شود و به عکس. ولی مطابق نظر آیت‌الله مکارم شیرازی، از یک مؤمن نوزادی با خصوصیات ایمان متولد شده، ولی اثر وراثت تحت تأثیر عواملی همچون تربیت و اراده خود فرد خنثی می‌شود و در نهایت از یک مؤمن، یک کافر تحویل جامعه داده می‌شود و برعکس. اما حتی اگر «جهش» هم مطرح باشد، باز هم منافاتی با مسأله اختیار ندارد؛ زیرا عوامل وراثت تنها زمینه‌ساز هستند نه علت تام.

پذیرش انتقال اوصاف جسمی و روحی از والدین به فرزندان قابل انکار نیست، ولی اصل وراثت نمی‌تواند سرنوشت کارهای انسانی را به تنهایی تعیین کند. اگر قضیه وراثت می‌توانست انسان را در کارهای خود مجبور کند، مسأله تربیت و تأثیر آن به کلی لغو می‌گشت. آیا تا به حال شنیده شده که انسان عاقلی فرزندان خود را تربیت نکند و بگوید فرزندان من به جهت وراثت مانند خودم خواهند بود و من در مقابل این سنت طبیعی قادر به انجام کاری نیستم؟! از سوی دیگر، شکی نیست که فرزندان یک خانواده با وجود یکی بودن والدین یا حتی محیط زندگیشان، دارای اوصاف مختلف و در مواردی متضاد می‌باشند. حتی دوقلوهایی که از یک نطفه و در یک رحم پرورش می‌یابند با یکدیگر تفاوت دارند (جعفری، ۱۳۵۲: ۱۴۷).

هیچ یک از وراثت و محیط به تنهایی یا با هم نمی‌توانند تعیین کننده اراده آدمی باشند. این عوامل فقط زمینه را برای اعمال اراده و اختیار انسان فراهم می‌سازند تا فرد بتواند با توجه به گرایش‌ها، ادراک‌ها و شناخت‌های فطری و روحی خود، رفتاری خودخواسته بروز دهد. پس فرد در برابر وراثت و نیز در برابر حالت انفعالی نداشته و این اراده است که رفتار و شخصیت او را قاطعانه تعیین می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۲: ۱۹۹).

وراثت، فرد را با استعداد و تمایلات خاصی مجهز می‌سازد و محیط به این استعدادها مجال رشد داده یا آن را متوقف می‌سازد. ما نمی‌توانیم عامل وراثت یا محیط را بر دیگری غالب بدانیم؛ زیرا هر یک از آن دو در تشکیل فرد و سازمان دادن به رفتار او مؤثرند. ما فقط می‌توانیم به اهمیت هر یک

از آن دو اعتراف نماییم و هر دو را مسئول شخصیت فرد و ساختمان جسمانی و عقلانی و روانی و اخلاقی او بدانیم. اگرچه تأثیر وراثت در دوران اولیة زندگی کودک شدیدتر می‌باشد، ولی وقتی کودک رشد کرد و آگاهی او زیاد شد، از شدت تأثیر آن کاسته می‌شود (حجتی، ۱۳۵۸، ج ۱: ۱۲۵).

اثر وراثت در مسایل مربوط به جسم و تن گاهی به صورت عامل سرنوشت‌ساز درمی‌آید و کودک نمی‌تواند ضعف و بیماری موروثی را از خود دور کند، اما در مسایل اخلاقی و اجتماعی فقط حوزه مساعدی برای گزینش او می‌آفریند و هرگز اختیار و آزادی را از او سلب نمی‌کند و هر فردی می‌تواند بر ضدّ حالات و روحیات موروثی خود شورش کند و اثر آن را خنثی سازد (سبحانی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۵۶).

با توجه به مطالب مذکور، چنین به دست می‌آید که وراثت تنها عامل تعیین‌کننده سرنوشت آدمی نیست و عوامل مؤثر دیگری در این مسأله دخالت دارند. صاحب‌نظران تربیت و اختیار را دو عامل مهم در سعادت و شقاوت انسان می‌دانند که به هر یک از موارد به اختصار پرداخته می‌شود:

### ۱-۳) نقش تربیت در سرنوشت انسان

مقوله تربیت از ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای زندگی بشری است. انسان در پرتو تربیت صحیح است که به عنوان موجودی هدفمند به آرمان‌های خود می‌رسد. برای انسان مسلمان، تربیت ضرورتی مضاعف دارد؛ زیرا فردی که گردن‌بند مرواریددانه دین و بندگی خالق متعال را بر گردن آویخته، جز در سایه تربیت آن هم تربیت اسلامی به مدال افتخار عبودیت و تسلیم نایل نمی‌آید. از منظر قرآن و روایات اهل بیت (ع)، پدر و مادر افزون بر دخالت در سرنوشت اولاد خود از طریق وراثت، به واسطه تأثیر فراوانی که در تربیت او دارند، زمینه‌ساز سعادت یا شقاوت فرزندشان می‌باشند. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...» ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان‌ها و سنگ‌هاست نگه دارید...» (التحریم/۶).

آیه در باب اهمیت تربیت و گرفتار شدن به سرنوشت دوزخی به مؤمنین تذکر می‌دهد. نگهداری خانواده به واسطه تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیط پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده تحقق می‌یابد. به تعبیر دیگر، حق زن و

فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی‌شود. مهم‌تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۲۴: ۲۸۶).

نقل شده روزی پیامبر اعظم (ص) به عده‌ای کودک نظر انداخته، فرمودند: «وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ؟ فَقَالَ: لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ لَا يُعَلِّمُونَهُمْ شَيْئاً مِنَ الْفَرَائِضِ وَإِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ وَرَضُوا عَنْهُمْ بَعَرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ: وای بر فرزندان آخرالزمان از پدرانشان. عرض شد ای رسول خدا! از پدران مشرک ایشان؟ فرمودند: نه، از پدران مؤمن آنان که به آنها چیزی از واجبات نیاموزند و چون فرزندانشان خواهان یادگیری باشند، آنان را منع کنند و به اندک چیزی از دنیا در مورد آنها راضی باشند، من از آنها بیزارم و آنها هم از من بیزارند» (شعیری، بی تا: ۱۰۶).

منظور پیامبر(ص) پدر و مادرهایی است که به فکر دنیای بچه‌هایشان هستند، اما به فکر آخرت آنها نیستند، به فکر تأمین آتیه برای اولاد خود هستند، ولی به فکر تربیت صحیح و ادب و دین او نیستند. والدینی که در تربیت اولاد بی تفاوت باشند، پیامبر از آنها بیزار است (ر.ک؛ مظاهری، ۱۳۸۴: ۴).

فضیل بن عثمان از امام صادق (ع) چنین نقل کرده است: «مَا مِنْ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ إِلَّا عَلَى الْفِطْرَةِ فَأَبَوَاهُ اللَّذَانِ يَهُودَانِهِ وَ يُنَصْرَانِهِ وَ يُمَجْسَانِ: هیچ کودکی جز بر فطرت به دنیا نمی‌آید، این پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا مسیحی یا مجوسی بار می‌آورند» (ابن بابویه، ۱۴۱۳ق، ج ۲: ۴۹).

بنابراین، افرادی که در ابتدا دارای فطرتی پاک هستند، در اثر تعامل با شرایط نامطلوب محیطی و تربیت نادرست می‌توانند در مسیر گمراهی و نابودی قرار گیرند.

ژنتیک ثابت کرده که طفل حامل صفات خلقی، جسمی و عقلی والدین است. اگر آنها از لحاظ خلقی، جسمی و عقلی صالح باشند، فرزند تابع آنهاست و اگر در کنار عوامل شایسته اثری عوامل صحیح تربیتی قرار بگیرد، طفل به اوج عظمت و کمال می‌رسد. پس هر کس طالب داشتن نسلی صالح و پاک است، باید در انتخاب همسر پیرو معیارها و ضوابط آیین اسلام باشد (بهشتی، ۱۳۷۰، ج ۱: ۳۴). مرحوم فلسفی در بحثی با عنوان «معنای تعیین سرنوشت کودک قبل از تولد» صفات موروثی را بر دو گونه دانسته است؛ یک گونه صفاتی که به صورت سرنوشت قطعی و قدر حتمی است و تا پایان عمر همراه کودک خواهد بود و به اصطلاح شرایط رَحِمِ عِلَّتِ تامه آنهاست، بسیاری

از صفات جسمی مانند رنگ پوست و چشم از این قسم است و برخی صفات روانی مانند دیوانگی موروثی که غیر قابل تغییر است. اما گونه دوم صفات موروثی هستند که از پدر و مادر به عنوان زمینه مساعد به فرزند منتقل می‌شود و احتمال بروز صفتی را در کودک بیشتر یا کمتر می‌کند و اصطلاحاً قضا و قدر غیر حتمی است و در اصطلاح، شرایط رَحِمِ عَلْتِ مُعَدَّةِ آنهاست؛ مثل شجاعت و ترس و سایر صفات اخلاقی هر کدام زمینه مساعدی برای خوبی و بدی در فرزند ایجاد می‌کند، ولی اینها سرنوشت قطعی نیست و می‌توان از راه تربیت، این زمینه را تغییر داد. عادت‌های تربیتی به اندازه‌ای نیرومند است که می‌تواند بر سرشت‌های موروثی غلبه کند و طبیعت جدید را در انسان پدید آورد، لذا امیر مؤمنان (ع) فرمود: «الْعَادَةُ طَبْعُ ثَانٍ: (تمیمی آمدی، ۱۴۲۶ق، ۴۳: ح ۷۵۲): عادت طبیعت ثانوی است» (فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۳۶).

برخی دانشمندان معتقدند که اخلاق و روحیات افراد تابع وضع ساختمان روح و جسم آنهاست و همانگونه که برخی درختان مثلاً میوه تلخ دارند که با تربیت باغبان تغییر ماهیت نمی‌دهند، بدگوه‌ران نیز با تربیت تغییر روحیه نخواهند داد و اگر تغییری پیداکنند بسیار سطحی است و به زودی به حال اول بازمی‌گردند و احادیثی را نیز شاهد مدعای خود قرار می‌دهند، از جمله «الْأَنَسُ مَعَادِنٌ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ» در برابر این طرز فکر، اکثریت دانشمندان اعتقاد دارند که اخلاق و روحیات اشخاص در سایه تربیت کاملاً قابل تغییر می‌باشد. تجربیات فراوانی که روی افراد با اخلاق فاسد شده این حقیقت را کاملاً اثبات کرده‌اند. به علاوه، اگر چنین نبود، تمام دستوره‌های آسمانی انبیا و پیشوایان دینی لغو می‌شد؛ زیرا همه اینها برای تربیت نفوس انسان‌هاست، همچنین تمام مجازات‌هایی که جنبه تأدیبی دارند و در میان تمام اقوام جهان معمول است، بیهوده بود (ر.ک؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۲).

پدر و مادر از دو راه در وضع اخلاقی فرزند اثر می‌گذارند؛ تکوین و تشریح. منظور از تکوین در بحث اخلاق و تربیت، صفاتی است که درون نطفه ثبت است و ناآگاهانه به فرزند منتقل می‌شود و منظور از تشریح، تعلیم و تربیت است که آگاهانه انجام می‌گیرد. درست است که هیچ کدام از این دو جبری نیست، ولی بدون شک زمینه‌ساز صفات و روحیات انسان‌هاست و بسیار دیده شده که فرزندان افراد پاک و صالح، افرادی مانند خودشان بوده‌اند و به عکس، آلوده‌زادگان را در موارد زیادی آلوده دیده‌ایم. اما این مسأله در هر دو طرف استثناءهایی دارد که نشان می‌دهد تأثیر وراثت و تربیت، تأثیر جبری غیرقابل تغییر نیست (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۶۵).



## ۱-۳) نقش تربیتی انبیا در تغییر صفات موروثی

قرآن کریم اهداف متعددی را جهت ارسال پیامبران برمی‌شمارد. از جمله اهداف مهم بعثت انبیا، تعلیم و تربیت انسان‌ها با هرگونه صفات و خصوصیات ژنتیکی می‌باشد. در قرآن حکیم داریم: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ: او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد، هرچند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» (الجمعه/۲).

علامه طباطبائی مرقوم داشته که کلمه تزکیه که مصدر «یزکیهم» است، مصدر باب تفعیل است و ثلاثی مجرد آن زکات است که به معنای نمو صالح یعنی نموی است که ملازم خیر و برکت باشد. پس تزکیه آن جناب مردم را به معنای آن است که ایشان را به نموی صالح رشد دهد، اخلاق فاضله و اعمال صالحه را عادت ایشان کند. در نتیجه، در انسانیت خود به کمال برسند و حال آنان در دنیا و آخرت استقامت یابد، سعید زندگی کنند و سعید بمیرند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق.، ج ۱۹: ۲۶۵).

پیامبر اسلام فلسفه بعثت خویش را اینگونه بیان می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: جز این نیست که من برای تکمیل مکارم اخلاق مبعوث شدم» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱: ۱۸۷).

پیامبران نیامده‌اند تا رنگ پوست و چشم افراد را عوض کنند و بیماری‌هایی مانند گنگی مادرزادی را درمان کنند، بلکه آمده‌اند تا جامعه را بر پایه ایمان به خدا تعلیم و تربیت کنند. درست است که پیوسته محصول گندم، گندم و محصول جو، جو است و اگر نهال سیبی را بکارند، حتماً درخت سیبی از آن به وجود خواهد آمد و میوه سیب بار خواهد آورد، اما نباید فراموش کرد که این گندم یا جو یا سیب به دست آمده، همیشه یکسان نیستند و می‌توان با مواظبت‌های لازم در انتخاب زمین و کود، آبیاری به موقع و سایر مراقبت‌ها، محصول بیشتر و بهتری به دست آورد (ر.ک؛ سبحانی، ۱۳۷۵: ۳۵۹). انبیای الهی نیامده‌اند تا دیوانگان مادرزاد را عاقل یا احمق‌های بالفطره را نابغه کنند، بلکه آمده‌اند تا از راه تربیت صحیح، خلق‌های بد را از آدمیان بزایند و آنها را به صفات پسندیده مزین سازند. نیز کسانی را که از نظر ریشه خانوادگی وارث صفات پسندیده

هستند، حمایت کنند تا سرمایه‌های موروثی خود را در اثر تربیت بد از دست ندهند و در کسانی که زمینه‌های ناپاکی به ارث برده‌اند، فضیلت و پاکی را احیا کنند (ر.ک؛ فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۴۲).

دیدگاه‌ها در زمینه نقش انبیاء در تغییر خصوصیات ارثی فراوان است و تمامی آنها متفق القول هستند که کسانی که عامل وراثت را حاکم بر سرنوشت انسان می‌دانند، به فلسفه بعثت انبیا اعتقادی ندارند و به تبع آن، کلیتاً روش‌های تربیتی، تزکیه نفس و اصلاح اخلاق را بی‌هوده و بدون فایده می‌انگارند.

از دیدگاه اسلام هر انسانی با هر قسم وراثت خانوادگی قابل تربیت است و همه انسان‌ها در پیشگاه الهی مکلف می‌باشند. یکی از نمونه‌های بارز روش اسلام در تربیت افرادی که وارث صفات ناپسند هستند، فرزندی است که از راه نامشروع متولد شده‌اند. با وجودی که درون زنزاده تمایلات انحرافی وجود دارد، ولی این زمینه‌های نامطلوب از آنان سلب اختیار نمی‌کند و تنها از امور خاصی بازداشته شده‌اند که به علت رعایت مصلحت جامعه اسلامی است. عنایت به دو حدیث از معصوم مطلب را روشن می‌کند.

امام صادق (ع) می‌فرماید: «إِنَّ وَكَلَّ الزَّانَا يُسْتَعْمَلُ إِنْ عَمِلَ خَيْرًا جُزِيَ بِهِ وَإِنْ عَمِلَ شَرًّا جُزِيَ بِهِ: زنزاده به کار خود می‌پردازد، اگر کارش خوب بود پاداش می‌گیرد و اگر به شر و بدی عمل کرد، مجازات می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵: ۲۸۷). علامه مجلسی این روایت را موافق با آنچه بین امامیه مشهور است، دانسته، اینکه ولد الزنا مانند سایر مردم مکلف به اصول دین و فروع آن است و با اظهار اسلام، احکام مسلمین در مورد او جاری می‌شود و بر انجام طاعات پاداش می‌گیرد و بر ارتکاب معاصی عقوبت می‌شود (همان). علی بن جعفر گوید از امام موسی بن جعفر (ع) درباره زنزاده پرسیدم که آیا شهادت او جایز است یا می‌تواند امام جماعت گروهی گردد؟ حضرت فرمود: «لَا تَجُوزُ شَهَادَتُهُ وَ لَا يَوْمٌ: شهادت او جایز نیست و امامت هم نکند» (حمیری، ۱۴۱۳ق: ۲۹۸).

بدون تردید زنزادگان از والدین گناهکار خود زمینه‌های انحراف آمیزی را به ارث گرفته‌اند، ولی زنزادگی علت تامه شقاوت نیست، بلکه عوامل تربیتی و شرایط محیطی می‌تواند عوامل موروثی را خمود و عاطل گذارد. اگر اسلام بدبختی و انحراف را سرنوشت قطعی آنان می‌دانست، تکلیف را از آنها برمی‌داشت، اما آنها را نیز مکلف دانسته است. بعضی تصور می‌کنند زنزادگان از فیض رحمت الهی محروم هستند و به طور حتم جهنمی خواهند بود، ولی این سخن برخلاف عدل الهی است؛ زیرا خداوند هرگز کسی را به موجب کاری که در اختیار او نیست، عذاب نمی‌کند. اما در عین حال

اسلام در مورد آنها پیش‌بینی و پیش‌گیری دقیقی کرده، گویی به خاطر آن مزاج منحرف از عملکردشان نگران است، لذا مقدرات اساسی مردم را هرگز به آنها نمی‌سپارد؛ مثلاً زنازاده نمی‌تواند مرجع تقلید دینی مسلمین شود و یا بر مسند قضاوت بنشیند؛ زیرا ممکن است صفات موروثی او دوباره مشتعل گردد و ضررهای غیر قابل‌جبرانی به بار آورد (ر.ک؛ فلسفی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۵۷).

وقتی اسلام به مولود زنا اجازه فرار از مسئولیت و انجام تکلیف الهی را به بهانه داشتن چنین وراثت نامطلوبی نمی‌دهد، موضع آن در برابر سایر افراد که وارث صفات ناپسند دیگری و نه در حد زنا هستند، مشخص است.

### ۲-۳) نقش اختیار و اراده در سرنوشت انسان

آیات متعددی از قرآن کریم مبین اصل اختیار می‌باشند. در سوره الإنسان آمده است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا؛ ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا ناسپاس» (الإنسان/۳)؛ در واقع، «آن سبیلی که خدا بدان هدایت فرموده، سبیلی است اختیاری، و شکر و کفری که مترتب بر این هدایت است، در جو اختیار انسان قرار گرفته، هر فردی به هر یک از آن دو که بخواهد، می‌تواند متصف شود و اکراه و اجباری در کارش نیست» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰: ۱۲۲).

پایه حرکت انسان به سوی کمال و هر مقصدی که در نظر داشته باشد، بر اساس نیروی اختیار نهاده شده است و هر یک از ایمان به دعوت رسول اکرم (ص) و تصدیق آیات قرآن و یا کفران این نعمت باید بر اساس اختیار باشد (ر.ک؛ حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۷: ۲۴۶).

از آیات و احادیث فراوانی استفاده می‌شود که دنیا سرای آزمایش و عمل است و آخرت سرای جزا و پاداش. بدیهی است آنچه مستحق مدح و ذم و ثواب و عقاب است، افعال اختیاری است نه غیراختیاری و قضا و قدر الهی در آغاز خلقت درباره سعادت و شقاوت انسان‌ها منوط به عمل اختیاری آنان است و علم خداوند به اعمال انسان منافاتی با اختیاری بودن اعمال ندارد.

در سوره شمس آمده است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا؛ که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده، \* و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته، نومید و محروم گشته است» (الشمس/۱۰-۹).

از آنجا که انسان دارای اندیشه و اختیار است، همین که مطلوبی را برگزید و برای رسیدن به آن تصمیم گرفت، قوای نفسانی و بدنی را تجهیز می‌نماید و با رسیدن به هر مطلوبی شوق‌ها و انگیزه‌های دیگری بیدار و فعال می‌گردد. در این میان، اگر توانست هدف‌های برتر و اصیل را برگزیند و با قدرت تقوا انگیزه‌های شهوات و امیال را از طغیان بازدارد و آنها را در طریق وصول آن مطلوب‌های گزیده هماهنگ و تنظیم نماید، نفس از آلودگی‌ها پاک شده، استعداد‌های آن رشد می‌یابد و به زندگی برتر و جاوید می‌رسد، ولی اگر محکوم قوا و غرایز پست شد و به خدمت آنها درآمد، شوق فطری به کمال و خیر و تزکیه خاموش شده، استعداد‌های انسانی به جای خود افسرده و راکد می‌ماند و بندهای تقوا گسیخته، راه فجور و شهوات پست باز می‌گردد (طالقانی، ۱۳۶۲، ج ۴: ۱۱۴).

در مقابل برخی آیات و روایات، ممکن است ذاتی بودن سعادت و شقاوت را به ذهن متبادر سازند، بدین معنی که انسان محکوم به سعادت و یا شقاوت است و بدون اراده به سوی نیکی‌ها یا بدی‌ها کشانده می‌شود، ولی با بررسی دقیق، بطلان چنین عقیده‌ای ثابت می‌شود؛ زیرا علاوه بر آنکه مستلزم اختلال در نظام عقل است، تشریح شرایع و کلیه آموزه‌های اخلاقی لغو خواهد شد.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ: آن روز که (قیامت و زمان مجازات) فرا رسد، هیچ کس جز به اجازه او سخن نمی‌گوید؛ گروهی بدبختند و گروهی خوشبخت» (هود/ ۱۰۵).

فخر رازی بر این رأی است که در این آیات خداوند از هم‌اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادت‌مندند و گروهی شقاوت‌مند، و کسانی را که خداوند محکوم به چنین حکمی کرده و می‌داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود، محال است که سرنوشتشان تغییر پیدا کند و گرنه لازم می‌آید که خبر دادن خداوند کذب، و علم او جهل شود و این محال است (ر.ک؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۸: ۳۹۹).

علی‌رغم اینکه برخی با تمسک به آیاتی از این قبیل خواسته‌اند ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند، ولی چنین آیاتی به وضوح اکتسابی بودن سعادت و شقاوت انسان را اثبات می‌کند. آیه مذکور بیان می‌دارد که «در آن روز گروهی در پرتو اعمال خود سعادت‌مند و گروهی به خاطر اعمال خویش شقاوت‌مندند و خدا می‌داند چه کسانی به اراده و خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می‌نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می‌نهند. بنابراین، به عکس گفته فخر

رازی، اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند، علم خدا جهل خواهد شد، چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می‌کنند» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۲۳۷).

خداوند در آیه ۲ از سوره تغابن می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ...» او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد)؛ گروهی از شما کافرید و گروهی مؤمن...». نیز در جای دیگر آمده است: «... كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ \* فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ...» (و بدانید) همانگونه که در آغاز شما را آفرید، (بار دیگر در رستخیز) باز می‌گردید. \* جمعی را هدایت کرد و جمعی (که شایستگی نداشته‌اند) گمراهی بر آنها مسلّم شده است...» (الأعراف/۳۰-۲۹).

از ابی جعفر (ع) چنین نقل شده است: «خَلَقَهُمْ حِينَ خَلَقَهُمْ مُؤْمِنًا وَ كَافِرًا وَ شَقِيًّا وَ سَعِيدًا وَ كَذَلِكَ يَعُودُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُهْتَدِيًّا وَ ضَالًّا:» (خداوند) آنها را حین خلقت آنان مؤمن، کافر، شقی و سعید آفرید و چنین است که روز قیامت هدایت یافته و گمراه باز می‌گردند» (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۲۶).

در حدیث دیگری از امام صادق (ع) آمده است: «الْأَناسُ مَعَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ...» مردم، معدن‌هایی همچون طلا و نقره هستند» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۸: ۱۷۷؛ ج ۱۹۷).

در پاورقی الکافی در باب این روایت دو وجه احتمال ذکر شده، وجه اول آنکه مردم از نظر شرافت حسب و نسب به مانند معادن اختلاف دارند و وجه دوم آنکه مردم در استعداد، قابلیت، اخلاق و خردمندی اختلاف دارند، همچون اختلافی که در معدن‌هاست؛ زیرا برخی معدن‌ها طلاست و برخی نقره.

از نظر امام خمینی (ره) این روایت کنایه از آن است که نفوس بشری در ذات و جوهر خود از حیث صفا و کدورت اختلاف دارند، همانگونه که معدن‌ها در صورت‌های نوعی و در خاصیت‌ها با هم اختلاف دارند. بنا بر اعتقاد ایشان، از جمله چیزهایی که منشأ اختلاف رغبت به نیکی یا بدی می‌شود، اختلاف در خود انسان‌هاست و سرچشمه این اختلاف آن است که افاضه فیض وجود به مواد بر حسب اختلاف استعداد آنهاست و منشأ استعدادهای مختلف آن است که نطفه‌ها از غذا حاصل می‌شود و چون این غذاها در صفا و کدورت در نهایت اختلاف هستند، به ناچار نطفه‌ها نیز در صفا و کدورت مختلف هستند که البته اختلاف در بین انسان‌ها که منجر به اختلاف در میل به

نیکی یا بدی می‌شود تا حدّی نیست که از انسان سلب اختیار شود (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۶۲: ۱۴۵). از نظر ایشان سعادت و شقاوت از امور ذاتی نیستند که نیازی به علّت نداشته باشند؛ زیرا نه جزء ذات انسان می‌باشند و نه لازم ماهیّت انسان، بلکه هر دو از امور وجودی می‌باشند که محتاج به علّت می‌باشند و نه تنها نیازمند علّت هستند تا وجود یابند، بلکه از امور اختیاری و ارادی بنده می‌باشند که هر یک از آن دو را بخواهد، می‌تواند به دست آورد (ر.ک؛ همان: ۱۴۰).

شهید مطهری در پاسخ به این شبهه، استدلال مبسوطی کرده که به اختصار بیان می‌شود: «معروف‌ترین شبهه جبر همان است که با مسأله قضا و قدر به مفهوم الهی یعنی با مسأله علم خداوند مربوط است. اینکه خداوند از ازل از آنچه واقع می‌شود و آنچه واقع نمی‌شود، آگاه است و هیچ حادثه‌ای نیست که از علم ازلی الهی پنهان باشد. از طرفی، علم الهی نه تغییرپذیر است و نه خلاف‌پذیر؛ زیرا لازم می‌آید، علم او علم نباشد، جهل باشد که با تمامیت و کمال وجود مطلق منافی است. پس به حکم این دو مقدمه به طور منطقی می‌توان نتیجه گرفت که می‌شود که حوادث و کائنات جبراً و قهراً باید به نحوی واقع شوند که با علم الهی مطابقت داشته باشند. از این رو، باید از انسان اختیار و آزادی و قدرت و اراده سلب گردد تا اعمال او کاملاً تحت کنترل درآید و علم خدا جهل نشود. چنین تصویری درباره علم الهی منت‌های جهل و بی‌خبری است. علم ازلی الهی، از نظام سببی و مسببی جهان جدا نیست. علم الهی علم به نظام است. آنچه علم الهی ایجاب و اقتضاء کرده و می‌کند، این جهان است. با همین نظام‌هایی که هست، علم الهی به طور مستقیم و بلاواسطه نه به وقوع حادثه‌ای تعلق می‌گیرد و نه به عدم وقوع آن، علم الهی که به وقوع حادثه‌ای تعلق گرفته، به طور مطلق و غیر مربوط به اسباب و علل آن حادثه نیست، بلکه تعلق گرفته به صدور آن حادثه از علّت و فاعل خاصّ خودش. اینکه علم ازلی به افعال و اعمال انسان تعلق گرفته بدین معناست که او از ازل می‌داند چه کسی به موجب اختیار و آزادی خود طاعت می‌کند و چه کسی معصیت. آنچه آن علم ایجاب می‌کند، این است که آن که اطاعت می‌کند، به اراده و اختیار خود اطاعت کند و آنکه معصیت می‌کند، به اراده و اختیار خود معصیت کند. این است معنی سخن کسانی که گفته‌اند انسان مختار بالاجبار است؛ یعنی نمی‌تواند مختار نباشد» (مطهری، ۱۳۴۵: ۱۲۵-۱۳۱).

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان می‌دهد که صفات و خصوصیات روحی و اخلاقی که از طریق وراثت به انسان منتقل می‌شود، به منزله یک بستر است که گاه این بستر به وسیله عوامل محیطی از جمله تربیت، تقویت می‌شود و گاه تضعیف می‌گردد، مضاف بر آنکه اختیار و اراده شخص نیز در سرنوشت او دخالت زیادی دارد. آنچه که یک نوزاد به هنگام تولد به عنوان سرمایه همراه خود به این دنیا می‌آورد، اقتضای خیر و شر است که از طریق ژن‌ها به او منتقل شده، ولی آنچه در سعادت و شقاوت او تأثیر دارد، منحصر به عامل وراثت نیست و مؤلفه‌های دیگری همچون تربیت و اراده نیز تأثیر بسزایی در رقم خوردن سرنوشت او دارد یا حتی گاهی می‌توانند قانون وراثت را به هم‌بریزند. برخی با طرح نقش وراثت در سرنوشت معتقدند که انسان قادر به تغییر صفات وراثتی خود نیست و مجبور به انجام اعمال پسندیده یا ناپسند است، حال آنکه هم از دیدگاه اسلام و هم از دیدگاه دانش ژنتیک، وراثت و ساختار ژنتیکی انسان علت تامه جهت تعیین سرنوشت نمی‌باشد. نیز از منظر قرآن و احادیث، سعادت و شقاوت دو امر ذاتی نیست و مربوط به قضای مقرر شده ازلی نیز نمی‌باشند، لذا هر انسانی با هر قسم وراثتی اعم از مطلوب یا نامطلوب قابل تربیت است و بر همین اساس، یکی از اهداف بعثت انبیا تقویت سرمایه‌های موروثی پسندیده و اصلاح زمینه‌های موروثی ناپسند می‌باشد.

### یادداشت‌ها

۱- ژنوم (Genome): مجموعه ژن‌هایی که در یک سلول انسان یا هر موجود زنده دیگر وجود دارد، ژنوم نامیده می‌شود. ژنوم یک کتاب دستورالعمل است که هر ژن در آن یک دستورالعمل جداگانه است. در هر یک از سلول‌های بدن (جز گلبول‌های قرمز خون) یک نسخه از این کتاب وجود دارد و به زبانی نوشته شده که فقط سلول‌ها می‌توانند آن را بخوانند. برای فهم اسرار ژن‌ها باید با تلاش فراوان این زبان را آموخت. این تلاش بین‌المللی، طرح یا پروژه ژنوم انسان نام دارد (ر.ک؛ بیکر، ۱۳۸۷: ۲۰).

۲- ژن (Gene): عوامل وراثتی را که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابند، ژن می‌نامند. از طریق ژن‌هاست که صفات و خصوصیات والدین به فرزندان منتقل می‌شوند (ر.ک؛ همان: ۱۰).

۳- جهش ژنی (Gene Mutation): هر نوع تغییر دایمی در ژن را جهش نامند. جهش‌ها موجب می‌شوند که مواد ژنتیکی به ژنوم فرد اضافه یا حذف گردند (ر.ک؛ ترنپنی: ۵۴۶).

## منابع و مأخذ

## قرآن کریم

- آلبرتس، بروس. (۱۳۸۷). *مبانی زیست‌شناسی سلولی*. ترجمه حسین بهاروند و همکاران. چاپ دوم. تهران: خانه زیست‌شناسی.
- ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبة‌الله. (۱۴۰۴ ق.). *شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید*. تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. چاپ اول. قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- ابن ادریس، محمد بن احمد. (۱۴۱۰ ق.). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی (و المستطرفات)*. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۹۸ ق.). *التوحید*. تصحیح هاشم حسینی. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۰۳ ق.). *معانی الاخبار*. تصحیح علی‌اکبر غفاری. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۱۳ ق.). *من لا یحضره الفقیه*. تصحیح علی‌اکبر غفاری. چاپ دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- اکرمی، سید محمد. (۱۳۹۱). «ژنتیک یا محیط؛ کدام یک آینده ما را تعیین می‌کند؟». فصلنامه اخلاق زیستی. سال دوم. شماره چهارم.
- المدنی، ضامن بن شدم. (۱۴۲۰ ق.). *وقعة الجمل*. چاپ اول. قم: نشر محمد.
- امینی، ابراهیم. (۱۳۸۴). *اسلام و تعلیم و تربیت*. چاپ دوم. قم: بوستان کتاب.
- بحرانی، سید هاشم. (۱۳۷۴). *البرهان فی تفسیر القرآن*. چاپ اول. قم: مؤسسه بعثت.
- بهشتی، احمد. (۱۳۷۰). *اسلام و تربیت کودکان*. چاپ اول. تهران: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
- بیکر، کترین. (۱۳۸۷). *ژن‌ها و انتخاب‌ها*. ترجمه خسرو حسینی‌پژوه. چاپ دوم. تهران: انتشارات مدرسه.
- پاک‌نژاد، سیدرضا. (۱۳۶۳). *اولین دانشگاه و آخرین پیامبر*. یزد: بنیاد فرهنگی شهید پاک‌نژاد.
- ترنپنی، پیتر. (۱۳۸۶). *اصول ژنتیک پزشکی امری*. ترجمه محمد رضا نوری. تهران: جامعه‌نگر.